

## ویگوتسکی و روش دیالکتیکی

نوشته: اندی بلوندن

ترجمه: پارسا شامحمدی

متن پیش رو مشتمل بر برخی نظرات در باب کار ویگوتسکی به مثابه بخشی از بحث استفاده از روش دیالکتیکی است.

برای نشان دادن ریشه زبان و اندیشه در افراد انسانی، احتمالاً برای شیفتگان دیالکتیک بسیار تحریک کننده است که به دنبال راه حلی در برخی اشکال بازنگری ریشه هگلی مفهوم<sup>۱</sup> در منطق وی باشند. اما ویگوتسکی با گوش دادن به نصیحت انگلس از روش دیالکتیکی استفاده کرد و هماهنگ با آن روش ماتریالیستی را هم پیش برد. اگرچه هگل بینش‌های بسیاری در تحلیل‌های خود از تاریخ فلسفه بر اساس سیستم منطق ارائه کرد، و سیستم وی به ارائه کردن رویکردی ارزشمند به نقد روش فلسفی ادامه می‌دهد، نتیجه استفاده ویگوتسکی از روش دیالکتیکی درباره ریشه تفکر و زبان در تحول هستی فرد انسانی مجموعه‌ای از مفاهیم شدیداً نامتناسب با سطوحی از ایده منطقی که صفحات منطق را پر می‌کند است.

و باید هم اینچنین باشد! هگل توصیه می‌کند که: «... این پیشروی در دانستن امری موقت<sup>۲</sup>، یا مسئله‌انگیز<sup>۳</sup> و فرضی<sup>۴</sup> نیست؛ ماهیت خود موضوع<sup>۵</sup> و محتوای آن باید آن را تعیین کند.» و چنانکه هگل می‌گوید:

«... اگر حقیقت مطلق موضوع منطق است، و حقیقت به خودی خود در شناخت ذاتی است، پس شناخت حداقل باید به بحث گذاشته شود ... وجه انسان‌شناسانه و روانشناسانه شناخت با جنبه متجلی شده آن درگیر هستند، که در آن مفهوم به خودی خود هنوز دارای ابژکتیویته‌ای همانند خودش نشده است، یعنی نتوانسته است خود را به مثابه ابژه [تحمیل کند] ... تنها پیش‌انگاشت‌های مفهوم خالص تا جایی که فرم افکار خالص از ضروریات انتزاعی را داشته باشند به منطق تعلق دارند، اینها تعیین‌های هستی و ذات هستند. [علم منطق، زندگی]

---

<sup>1</sup> Notion

<sup>2</sup> provisional

<sup>3</sup> problematical

<sup>4</sup> hypothetical

<sup>5</sup> Subject matter

برداشت ما از اینکه چگونه کودک انسان، منتزع از بدن اجتماعی-تاریخی‌ای که او بخشی از آن است، به تفکر مفهومی نزدیک می‌شود، «باید به واسطه ماهیت خود موضوع و محتوی آن معین گردد».

## رویکرد ویگوتسکی

### ۱. مفهوم کلمه-معنی

ویگوتسکی مشاهده کرد که مطالعات پیشین درباره رابطه زبان-تفکر پیدایش هر یک از وجه‌های رابطه را به شکلی ایزوله در نظر می‌گرفتند و رابطه این دو را تغییرناپذیر می‌دانستند؛ یا به همین منوال این دو را به شکلی مکانیکی تعریف می‌کردند. برعکس، ویگوتسکی ضرورت ابژه تحقیق به مثابه انسجامی از تضادها انگاشتن و اینکه سرچشمه اصلی رابطه خود ذات آن است را مطرح کرد.

«به عقیده ما مسیر درستی که باید دنبال کرد استفاده از نوع دیگری از تحلیل است، که نام آن تحلیل به واحدها است. منظور ما از واحد محصولی از تحلیل است که برخلاف عناصر، تمام خواص پایه‌ی کل را نگه می‌دارد و نمی‌توان آن را بیش از این تقسیم کرد بدون اینکه چیزی از دست نرود ... واحد پایه (سلول زنده) تفکر کلامی چیست؟ ... معنی کلمه. مفهوم معنی کلمه به مثابه واحدی از هم تفکر تعمیمی و تعامل اجتماعی جزو ارزش‌های حساب‌نشده برای مطالعه زبان و تفکر هستند.» [اندیشه و زبان، فصل اول]

بنابراین، صراحتاً برداشت ویگوتسکی از تفکر کلامی، سرمنشاء یا سلول تفکر کلامی، انسجامی از تضادها است. این برداشت از بسیاری جهات یادآور مفهوم مارکسی کالا به مثابه سلول سرمایه‌داری است. نظیر مارکس، ویگوتسکی این برداشت را در ابتدایی‌ترین [بخش] ارائه خود طرح می‌کند (اگرچه کتاب *اندیشه و زبان* مجموعه‌ای است که پس از مرگ نویسنده منتشر شد).

ویگوتسکی توضیح می‌دهد که:

۱. تفکر و گفتار در تحول رشدشناسانه‌شان، ریشه‌های متفاوتی دارند.

۲. درباره تحول<sup>۷</sup> گفتار در کودک، می‌توانیم با قطعیت مرحله‌ای پیش مفهومی و درباره تحول تفکرش مرحله‌ای پیش زبانی را احراز کنیم.

<sup>6</sup> analysis into units

<sup>۷</sup> Development معادل رایج آن در روانشناسی «رشد» است اما از آنجایی که رشد مسیری خطی رو به جلو است به نظر مترجم استفاده از معادل تحول که متضمن فرایندی دیالکتیکی و غیرخطی است ارجح بود.

۳. تا نقطه مشخصی از زمان، این دو خط متفاوت از یکدیگر مستقل هستند.

۴. در نقطه مشخصی این دو خط با یکدیگر تلاقی می‌کنند، که در نتیجه آن تفکر کلامی و گفتار منطقی

می‌شود. [اندیشه و زبان، فصل ۴]

تفکر و زبان از دل مجموعه ای از «مراحل ثبات»<sup>۸</sup> رشد می‌گذرند؛ سپس گفتار از خود جدا می‌شود، گفتار اجتماعی - ارتباطی از گفتار خودمحور جدا می‌شود؛ گفتار خودمحور تبدیل به گفتار درونی می‌شود که هرچه بیشتر مختصر و درون‌ذهنی<sup>۹</sup> شده تا جایی که تفکر مفهومی غیر کلامی در کنار گفتار ناهشیار اجتماعی مستقر می‌شود.

## ۲. نقد ویگوتسکی بر پیاژه - فردی و اجتماعی

بنابر نظرات ویگوتسکی، پیاژه در دیدن گذار از «گفتار خودمحور» (هنگامی که کودک با صدای بلند با خودش در تنهایی صحبت می‌کند) به «گفتار درونی» شکست می‌خورد. پیاژه باور دارد که گفتار خودمحور به سادگی با کاهش خودمحوری کودک و اجتماعی‌تر شدنش «محو» می‌شود. ویگوتسکی از سوی دیگر، فرض می‌کند که گفتار خودمحور تبدیل به گفتار درونی می‌شود؛ به این معنا که محو نمی‌شود بلکه «زیرپوستی و پنهان می‌شود». شباهت تمثیلی آن با یادگیری شمردن و جمع کردن بسیار متقاعدکننده است.

در رد مفهوم پیاژه‌ای رشد به مثابه اجتماعی شدن، ویگوتسکی می‌گوید:

«اولین گفتار کودک ذاتاً اجتماعی است. در سن بخصوصی گفتار اجتماعی کودک شدیداً به وضوح به گفتار خودمحور و گفتار ارتباطی تقسیم می‌شود. ... گفتار خودمحور هنگامی پدیدار می‌شود که کودک فرم‌های اجتماعی و مشارکتی رفتار را به قلمرو کارکردهای روانی درونی - شخصی منتقل می‌کند. ... گفتار خودمحور که از گفتار اجتماعی عمومی جدا می‌شود، در طول زمان منتهی به گفتار درونی می‌شود، که هم به تفکر منطقی و هم به تفکر وهمی خدمت می‌کند. ... مسیر درست تحول فکر کردن از فردی به اجتماعی نیست، بلکه از اجتماعی به فردی است.»

[اندیشه و زبان، فصل ۲]

<sup>۸</sup> plateaux

<sup>۹</sup> esoteric

تفکر انسان از فردی به اجتماعی تحول نمی‌یابد، بلکه از اجتماعی به فردی تحول می‌یابد! عجب مفهوم دیالکتیکی و فوق‌العاده درستی! پیش‌داوری ایده‌آلیستی سوپزکتیو که تمام انسان‌ها به مثابه افراد آغاز می‌کنند و تحول آنها عبارت است از لغو فردیت ذاتی و درونی‌شان دیگر بس است! در این رویکرد، هگل با ویگوتسکی موافق است:

«مفهوم به مثابه مفهوم<sup>۱۰</sup> مشتمل بر سه «لحظه» یا بخش کارکردی ذیل است. اولی عمومیت- به این معنا که در ویژگی خاص خود با خود به صورت آزاد برابر است. دوم خصوصیت- ویژگی خاصی است که در آن امر کلی همچنان به صورت آرام با خود برابر می‌ماند. سوم فردیت- به معنای بازتاب در خود ویژگی‌های خاص عمومیت و خصوصیت؛... «عمومیت، خصوصیت، و فردیت اگر به شکل انتزاعی در نظر گرفته شوند، درست همانند هویت، تفاوت و بنیاد هستند. اما امر عمومی امر خودهمانند است، با صراحت بیان می‌توان گفت که به طور همزمان مشتمل بر امر خصوصی و امر فردی می‌شود. دوباره امر خصوصی امر متفاوت یا ویژگی خاص است، اما با این توصیف که در درون خود عمومی و به مثابه امری فردی است. همانند آن امر فردی باید به مثابه سوژه یا زیربنا فهمیده شود، که گونه‌ها و دسته‌ها را در خود دربر دارد و دارای وجودی ماهوی است...» [منطق صغیر، صفحه ۱۶۳]

### ۳. نقد ویگوتسکی بر پیازه - سوپزکتیو و ابژکتیو

پیاژه نظریه خود را بر چیزهایی بنیان می‌نهد که در نظریه روان‌تحلیل‌گری به مثابه دو فرم متضاد تعین فکری فرض انگاشته می‌شوند- «اصل لذت» و «اصل واقعیت». ویگوتسکی به شکل غیرقابل‌انکاری و به سبکی واقعا هگلی به این موضوع می‌پردازد:

«رانه ارضا نیازها و رانه پذیرش واقعیت نمی‌توانند جدا از هم و در تضاد با یکدیگر در نظر گرفته شوند. نیاز می‌تواند تنها از طریق نوع خاصی از پذیرش واقعیت حقیقتاً ارضا شود. بعلاوه چیزی بعنوان پذیرش بخاطر پذیرش وجود ندارد؛ پذیرش همواره به واسطه نیازها جهت می‌یابد.» [اندیشه و زبان، فصل ۲]

این نوع از اندیشه اغلب به هگل بر می‌گردد- درباره آزادی و ضرورت، سوژه و ابژه، ایده حقیقت و ایده خیر، و غیره...

---

<sup>10</sup> Notion

#### ۴. نقد ویگوتسکی بر پیازه - بی معنایی و هوشمندی

«آمیختگی<sup>۱۱</sup>» به معنی مشخصه فعالیت ذهنی اوایل کودکی است، که ابژه‌ها در آن شدیداً دلخواهانه و بی معنی وارد [ذهن] می‌شوند. بنا به گفته پیازه این آمیختگی تحت تاثیر الگوهای فکری یاد گرفته شده خاموش می‌شود. اما ویگوتسکی نشان می‌دهد که آمیختگی نوعی از فرضیه را برای آزمایش تشکیل می‌دهد که در آن کودک از طریق تجربه ماهیت ابژکتیو جهان را یاد می‌گیرد. مجدداً ویگوتسکی تضادها را به مثابه آنتی‌تز انحصاری متقابل ثابت نمی‌پندارد بلکه آن را به مثابه انسجامی می‌پندارد که در آن بعنوان مثال هوشمندی از بی معنایی نشأت می‌گیرد و بی معنایی پیش شرط و زمینه هوشمندی را شکل می‌دهد - به قول معروف «در دیوانگی نیز روشی نهفته است».

گفتار خودمحور نیز نقشی ضروری در تحول هوشمندی و حل مسائل ابژکتیو ایفا می‌کند، و آنچه از برهمکنش اجتماعی گرفته شده است را بر فعالیت فردی اعمال می‌کند.

#### ۵. نقد ویگوتسکی بر استرن - توتولوژی توضیح از طریق نیروها

استرن سرچشمه تفکر را به وسیله اصل قرار دادن سه نیروی پیش‌ران درونی در انسان - بیان، ارتباط و قصد - توضیح می‌دهد، دو مورد اول با حیوانات مشترک است، مورد آخر که معادل معنی است مختص انسان است. چنانکه ویگوتسکی خاطر نشان می‌سازد، چنین رویکردی صرفاً نوعی توتولوژی است. چنانکه هگل در رابطه با برخی علوم طبیعی قرن ۱۸ و ۱۹ گفته است:

«علوم، به ویژه علوم فیزیکی، پر از توتولوژی هستند ... به عنوان مثال، برای توضیح [علت] بنیادین حرکت سیارات به دور خورشید می‌گویند که دلیل آن نیروی جاذبه زمین و خورشید بر یکدیگر است. از حیث محتوا، این [توجیه] چیزی به جز آنچه این پدیده واجد آن است را بیان نمی‌کند، یعنی رابطه این دو جسم با یکدیگر.» [علم منطق، روش صوری تبیین از مبانی تکراری]

کشف مرحله بحرانی در تحول توام با دل بستگی ناگهانی همراه با کنجکاوای درباره نام ابژه‌ها و همزمان رشد سریع واژگان کودک به استرن نسبت داده می‌شود. استرن سرچشمه معنا در کودک را به مثابه «کشف ناگهانی» این موضوع می‌داند که سببها معنا دارند. ویگوتسکی می‌گوید: «کودک تنها در [مراحل] بسیار بعدتر رابطه نشانه و معنا را

<sup>۱۱</sup> Syncretism در روانشناسی معمولاً به تمایل کودک به ادغام یا مخلوط کردن عناصر نامرتب، ناهماهنگ یا متضاد در یک کل واحد، بدون درک منطقی از تمایزات فردی آنها، اشاره دارد. این یک نوع تفکر غیرتحلیلی و ناپخته است.

در می‌یابد ... رابطه نشانه و معنا و گذار به بکارگیری معنا هیچ‌گاه از کشف یا اختراع آنی منتج نمی‌شود... این فرایندی شدیداً پیچیده است که «تاریخ طبیعی» (به بیان دیگر خاستگاه‌های اولیه و فرم‌های انتقالی در مرحله‌های تحولی بالاتر) و همچنین «تاریخ فرهنگی» خود را دارد. برای مدت زیادی کلمه برای کودک به‌جای اینکه نشانه‌ای صرف باشد به مثابه صفت یا ویژگی‌ای از اژه ظاهر می‌شود.»

عجب تاکید خارق‌العاده‌ای که «کلمه به مثابه **صفتی** از اژه ظاهر می‌شود.»! اصطلاح عامیانه‌ای که برای نام به کار می‌رود ("handle")<sup>۱۲</sup> به نظر من می‌تواند [مفهوم] ایده مطرح شده در اینجا را منتقل کند. کودک در سنی که دارد واژگانش را فرامی‌گیرد نمی‌تواند از زبان آگاه باشد. یادگیری به چنگ آوردن دستگیره گفتاری اژه‌ها تعمیمی از یادگیری چنگ زدن به اشیا با دست‌های باز شده‌شان است. تنها مدتی بعد کودک می‌تواند درباره کنش به دست گرفتن چیزی بیاندیشد، فعالیتش را از آن چیز جدا کند و آن را به اژه توجه خود مبدل سازد.

جا دارد در اینجا دو مفهوم هگلی «هستی درخود» و «برای خود» را به یاد بیاوریم:

«... انسان درخود کودک است. و آنچه کودک باید انجام دهد این است که از این «درخود بودگی» توسعه نیافته و انتزاعی بیرون بیاید و تبدیل به «برای خود» شود (هستی‌ای آزاد و منطقی) در حالی که در آغاز تنها «در خود» بود.» [منطق صغیر، صفحه ۱۲۴]

## نظریه یادگیری

ویگوتسکی توضیح می‌دهد که چطور مفاهیم *انتزاعی* آموخته شده در مدارس در طول زمان به سطح تجربه «فرود می‌آیند» و تبدیل به [امور] انضمامی می‌شوند، و فعالیت‌های خودانگیخته به اژه خودآگاهی تبدیل شده و تبدیل به [امور] مفهوم‌سازی شده می‌شوند، و هر یک «در میانه راه با یکدیگر تلاقی می‌کنند».

«از همان آغاز مفاهیم علمی و خودانگیخته کودک برای مثال «استثمار» و «برادر» در جهات مخالف تحول می‌یابند: دور از یکدیگر آغاز می‌کنند، و حرکت می‌کنند تا با یکدیگر تلاقی یابند. ... کودک نسبتاً دیر از مفاهیم خودانگیخته-اش آگاه می‌شود؛ قابلیت تعریف آنها با کلمات (به صورت ارادی آنها را به کار گرفتن) مدت زیادی پس از یادگیری مفاهیم ظاهر می‌شود. او مفهوم را دارد (به این معنی که اژه‌ای که مفهوم بدان اشاره دارد را می‌شناسد) اما از کنش تفکر خود آگاه نیست. از سوی دیگر تحول مفهومی علمی معمولاً با تعریف کلامی آن آغاز می‌شود و استفاده از آن

<sup>۱۲</sup> در کاربرد استعاری زبان انگلیسی، به نام یا شناسه‌ای اطلاق می‌شود که به‌وسیله‌ی آن می‌توان یک شخص یا شیء را «گرفت» یا «شناخت».

در عملیات‌های غیرخودانگیزه با کار کردن بر روی خود مفهوم است. مفاهیم علمی حیات خود را در ذهن کودک در سطحی آغاز می‌کنند که مفاهیم خودانگیزه تنها بعدتر می‌رسند.» [اندیشه و زبان، فصل ۶]

## ویگوتسکی و روش دیالکتیکی

در بالا، تعدادی از مثال‌هایی را برگزیدم که ویگوتسکی با سبک چشمگیر بخصوصی استفاده از [روش] پرداختن دیالکتیکی به مفاهیم را نشان داده است. من عامدانه به برخی جاها که ویگوتسکی به نظریه کار درباره ریشه انسان-شناسانه زبان و سایر ارجاعات خصوصاً مارکسیستی را ذکر می‌کند، اشاره نکردم. از آنچه در بالا آمد واضح است که ویگوتسکی نه به شکلی تصادفی بلکه به شکلی آگاهانه روش دیالکتیکی را برای تحلیل و صورت‌بندی مفاهیم به کار می‌برد و این کار را به طریق ماتریالیستی انجام می‌دهد.

منصفانه است که بگوییم ویگوتسکی نه تنها با رویکردی اصیل و علمی فهمی از تفکر و زبان برای ما فراهم کرده است، بلکه نمونه‌ای غنی از کاربرد روش دیالکتیکی را فراهم آورده است.

یکی از قابل توجه‌ترین نتایج کار وی کشف مجموعه‌ای از سطوح تحول است که دربرگیرنده نخستین نطق‌ها و ژست‌های پیش‌گفتاری کودک تا جوانی دوره دبیرستان بود. نظیر هگل و مارکس، در شکل دادن به ایده‌ای درباره موضوع مفروض (تفکر و زبان، منطق، سرمایه‌داری) ویگوتسکی از تعریفی متافیزیکی آغاز نمی‌کند، بلکه از سلول باطناً متضاد (معنی کلمه، مفهوم، کالا) آغاز کرده و دینامیک‌های ابژه را از طریق سرچشمه‌های خود روشن می‌سازد. هر سطح به مثابه سطحی «خودبسنده» فهمیده می‌شود، اما تحولی که به واسطه تضادهای درونی خود پیش می‌رود شالوده بنیان‌های مرحله بالاتر را ریخته و آن را به وجود می‌آورد.

نظیر مارکس، ویگوتسکی نیز ماتریالیست است. در حالی که در سخنرانی‌های هگل درباره تاریخ فلسفه، تاریخ به واسطه تلاشی ایده‌آلیستی برای مجبور کردن تاریخ به اینکه در قالب منطق در آید خدشه‌دار شده است، ویگوتسکی حقیقتاً اجازه می‌دهد که موضوع مسیر خود را معین کند. نتیجه مجموعه‌ای از سطوح است که در پایین ارائه می‌شوند.

## سطوح ویگوتسکی درباره تحول زبان و تفکر

### رابطه زبان-تفکر در اوایل کودکی

ویگوتسکی سطوح گسترده زیر را درباره تحول رابطه زبان-تفکر شرح می‌دهد:

۱. **مرحله ابتدایی یا طبیعی:** گفتار پیش‌عقلی و تفکر پیش‌کلامی، در سطح «رفتار».
۲. **روانشناسی ساده‌انگارانه:** تجربه کودک از بدن خود و ابژه‌ها و استفاده از ابزارها؛ استفاده درست فزاینده از ساختارهای زبانی بدون فهم معنای منطقی آنها.
۳. **گفتار خودمحور:** استفاده از نشانه‌های بیرونی به مثابه کمکی برای حل مشکلات درونی، شمارش انگشتان؛ گفتار خودمحور بیشتر و بیشتر کوتاه شده و «رمزگونه» می‌شود.
۴. **مرحله رشد درونی:** هنگامی که عملیات‌های بیرونی درونی می‌شوند، مانند شمردن ذهنی، حافظه منطقی و گفتار بی‌صدا. گفتار درونی در عوض بیشتر و بیشتر مختصر می‌شود (مانند گزاره‌سازی، که در آن جملات سوژه ندارند چرا که «سوژه برای صحبت‌کننده، شناس است»)

متعاقباً، تفکر وجود دارد که به هیچ طریقی به کلمه-تصویر تقلیل‌پذیر نیست. پس ایده‌ها ممکن است از مسیر برعکس بگذرند و به گفتار درونی مبدل گشته و سپس به صوت درآیند. چنین گفتاری که افکار را بیان می‌کند، وسرشت کاملاً متفاوتی از گفتار خودانگیخته‌ای دارد که مقدم بر تفکر است اما در کنار تفکر کلامی ادامه می‌یابد. زبان مکتوب، که مستلزم ترجمه افکار به کلمات است هنگامی که تمام شرایط گفتار خودانگیخته (موقعیت، طرف صحبت، حضور ابژه، کلامی‌سازی) از بین می‌رود، تنها می‌تواند بر اساس تفوق گفتار درونی ظاهر شود.

### پیدایش مفاهیم در کودکی از منظر ویگوتسکی

ویگوتسکی تکنیک آزمایشگاهی زیرکانه‌ای را استفاده کرد که در آن از کودکان خواسته می‌شود تا پازلی را با گروه‌بندی به مجموعه بلوک‌هایی با اندازه، شکل، رنگ و ارتفاع متفاوت حل کنند، و کودکان را در حالی مشاهده کرد که آنچه را به هم پیوسته می‌پنداشتند امتحان می‌کردند. از این مطالعه او سرچشمه مفهومی را تشخیص داد که آن را با عنوان «انبوهه»<sup>۱۳</sup> مطرح می‌کند:

**فاز اول - هم‌آمیزی**<sup>۱۴</sup>؛ تنها پیوندهای سوپرتکتیو ابژه‌ها را همبسته می‌کنند و نه هر چیزی که به خود ابژه‌ها مربوط باشد.

. **آزمایش و خطا** - «هم‌آمیزی» محض.

<sup>13</sup> heaps

<sup>14</sup> syncretism

. **گزینش خودگرایانه** بر اساس میدان دید کودک

. **ترکیبات** از مجموعه‌هایی که پیش از این آزمایش و خطا و/یا خودگرایانگی آن را ایجاد کرده‌اند.

**فاز دوم – پیچیدگی‌ها؛** ابژه‌ها نه تنها با پیوندهای ابژکتیو بلکه به واسطه امر مسلم نیز همبسته می‌شوند. هر ارتباط مسلماً حاضری ممکن است منجر به گنجاندن عنصری معین اما نه یک صفت پایدار به پیچیدگی شود.

. **پیچیدگی تداعی گونه:** نظیر «پیوندی خانوادگی» ای که به واسطه آن تمام افراد با فردی معین «ارتباط دارند» و نام خانوادگی او را یدک می‌کشند.

. **پیچیدگی مجموعه‌ای:** امور به هم پیوسته «خانواده‌ها» یا مجموعه‌هایی هستند، مجموعه‌هایی از چیزهایی با – صفاتی متفاوت.

. **پیچیدگی زنجیره‌ای:** صفتی مشترک ابژه‌ای را با ابژه‌ای دیگر مرتبط می‌سازد، اما ابژه ثانویه با بعدی به واسطه صفتی متفاوت مرتبط می‌شود، و ابژه ثالث نیز همچنان به واسطه صفتی متفاوت و قس علی هذا.

. **پیچیدگی پراکنده:** سیالیت صفتی که یک ابژه را به بعدی مرتبط می‌سازد آن را مشخص می‌کند، که همچنان کاملاً پایدار نیست؛

. **شبه مفهوم<sup>15</sup>:** «اگرچه از منظر فنوتیپی تداعی گر مفهوم بزرگسال است، اما از منظر روانشناختی بسیار متفاوت است. شباهت بصری و انضمامی کودک را هدایت می‌کند و تنها پیچیدگی تداعی گونه‌ای محدود به نوع مشخصی از پیوند ادراکی را شکل داده است.»

«هر چند نتایج یکسان است، اما فرایندی که آنها طی می‌کنند به هیچ وجه مانند فرایندی که در تفکر مفهومی طی می‌کنند نیست. مسیرهایی که پیچیدگی‌ای در آن تحول می‌یابد را معنایی که کلمه‌ای پیشتر در زبان بزرگسالان دارد از پیش تعیین می‌کند. زبان محیط، با معانی پایدار و دائمی خود، مسیری را که تعمیم دادن‌های کودک طی خواهد کرد را نشان می‌دهد.»

«کارکرد عمده پیچیدگی‌ها برقرار کردن پیوندها و روابط است. ... پایه‌ای را برای تعمیم دادن‌های بعدی خلق می‌کند.»

<sup>15</sup> Pseudo-concept

**فاز سوم - مفاهیم:** صفتی واحد منتزع می‌شود تا پایه یک همبسته را شکل دهد، «کودک شروع کرده است تا مفاهیم را به کار گیرد، تا تفکر مفهومی را تمرین کند، پیش از اینکه از ماهیت این به کار گرفتن‌ها آگاه باشد. این موقعیت منحصر بفرهنگ تکوینی محدود به حصول مفاهیم نیست؛ این موضوع بیشتر در قامت یک قانون در تحول هوشی کودک است تا یک استثنا.»

«مفهوم محدود به تعمیم دادن نیست. برای شکل دادن به یک مفهوم انتزاع و متمایز انگاشتن ضروری است.» «صورت - بندی باید با تحلیل ترکیب شود.» [اندیشه و زبان، فصل ۵]

**. مفاهیم بالقوه:** در ساده‌ترین فرم‌ها حتی در حیوانات نیز ظاهر می‌شود.

**. مفهوم به معنای دقیق کلمه:** تفوق انتزاع، در ترکیب با تفکر پیچیده پیشرفته، به کودک این امکان را می‌دهد تا به سمت شکل دادن به مفاهیم اصلی پیش برود. مفهوم تنها زمانی پدیدار می‌شود که صفات منتزع مجدداً صورت‌بندی شده و صفات منتزع حاصل شده تبدیل به وسیله اصلی تفکر شود. کلمه که تعمداً برای هدایت تمام فرایندهای جزئی شکل‌دهی مفاهیم پیشرفته استفاده می‌شود نقش تعیین‌کننده‌ای در این فرایند بازی می‌کند.

ویگوتسکی به تشریح شکل‌گیری مفاهیم بالاتر و بالاتر بر اساس ظرفیت آگاه شدن از فرایندهای تحت تسلط ناهشیار ادامه می‌دهد.

ویگوتسکی سپس نقش رهنمود رسمی را مطرح می‌کند که در آن کودک مفاهیم اکتسابی اجتماعی را می‌آموزد که از تجربه دوراند، و می‌آموزد که آنها را به شکل «رسمی» به کار برد به این معنی که انتزاعات را دستکاری کند. چنانکه تحصیلات ادامه می‌یابد، چنین مفاهیمی انضمامی‌تر می‌شوند. همزمان، مهارت‌های مفهومی که بر اساس مفاهیم اکتسابی از رهنمود یاد گرفته شده‌اند بر مفاهیم خودانگیخته که ناخودآگاه به کار می‌روند اما ریشه در تجربیات روزمره دارند، اعمال می‌شود. مفاهیم خودانگیخته به سطح استفاده آگاهانه از تفکر انتزاعی فراخوانده می‌شوند: مفاهیم انتزاعی حامل تجربه جامعه، فروکش کرده و ارتباطی با تجربه برقرار و تبدیل شدن به «امر طبیعی» را آغاز می‌کند.

تمام این فازها در مسیر تحول با یکدیگر همزیستی دارند و در حوزه‌های متفاوت فعالیت و در زمان‌ها و موقعیت‌های متفاوت مسلط هستند. همزمان، هر مرحله از دل دستاوردهای مرحله پیشین ساخته می‌شود.

## تقسیمات منطق هگل و «سطوح» تفکر کلامی ویگوتسکی

شکی نیست که فضایی برای مقایسه وجود دارد، اما نمی‌توان اقرار نکرد که مراحل تفکر کلامی که آن را برشمردیم کاملاً متفاوت از تقسیمات منطق هگل - آموزه هستی (متعین بودگی) (کیفیت)، مقدار (کمیت)، اندازه<sup>۱۶</sup>، آموزه ذات (ذات به منزله بازتاب به خود آن، نمود، فعلیت<sup>۱۷</sup>)، مفهوم<sup>۱۸</sup> (سوبژکتیویته، ابژکتیویته، ایده) - است.

هگل به شکل شدیداً متقاعدکننده‌ای نشان می‌دهد که تقسیماتش از منطق مطابقت قابل توجهی دارد با ۱. فرماسیون مفهوم جدیدی در تحقیقات علمی ۲. تاریخ فلسفه ۳. تمام فرایندهای طبیعی پیدایش که کاملاً انتزاعی نیستند ۴. تحول تاریخی مفاهیم علمی و غیره.

و با این حال، اگرچه هر دو نویسنده بر تفکیک ضروری بین دو سوژه به وضوح تاکید دارند، موضوع کار ویگوتسکی به موضوع منطق بسیار نزدیک است. مسیرهای مفهوم و معنی کلمه به اندازه ارزش مصرف و ارزش مبادله یا تفکر و مرجع کلمه از یکدیگر متمایز هستند. آنچه در این جا مستتر است دقیقاً این است که رابطه سوژه-ابژه آشکار شده در درک ابژکتیویته به وسیله تفکر سوبژکتیو وحدتی از تضادهاست که قوانین آن از ریشه‌های مجزایی سرچشمه می‌گیرند و تنها به دلیل تضاد قوانین تحولشان است که می‌توانند تلاقی یابند و تشخیص داده شوند.

تا حدی برای تایید این موضوع، ویگوتسکی نشان می‌دهد از یک سو نوعی همخوانی بین سطوح تفکر کلامی در کودکی که او کشف کرد وجود دارد و از سوی دیگر تفکر و زبان مفهومی پیشاتاریخی انسان شناختی است. بنابراین ممکن است تا حدودی فرد دست‌یابی به تفکر کلامی را در تاریخ گونه انسان «بازپدیدآورد»<sup>۱۹</sup>. با این حال اگر مفهوم<sup>۲۰</sup> (یا Notion) در تاریخ انسان ظاهر شود، ما وارد قلمرو متفاوتی می‌شویم. مشاهدات ویگوتسکی درباره تفکر نظری نوجوانان در سن مدارس دوره دوم به اندازه کشفیات او در رابطه با پیدایش تفکر کلامی در کودکان پیش-دبستانی حیرت‌انگیز است، اما باید منصف بود و گفت که در عمل فرایندها بسیار متفاوت است.

<sup>16</sup> Measure

<sup>17</sup> Actuality

<sup>18</sup> Notion

<sup>19</sup> recapitulates

<sup>20</sup> concept

## نتیجه گیری

مطالعات ویگوتسکی درباره رابطه تفکر و زبان مدلی از کاربست ماتریالیستی روش دیالکتیک است که هم به دلیل نتایج هم به دلیل روشی که به کار برد اهمیت بسیار بالایی دارد. هگل و مارکس مبنایی برای فهم آنچه در رابطه سوژه-ابژه ابژکتیو است طرح کرده‌اند؛ ویگوتسکی به ما رویکردی برای فهم سوژه سوژکتیو این رابطه را فراهم آورده است.

مطالعه‌ای بر نتایج و روش‌ها شدیداً به فهم ما درباره اهمیت حقیقی روش و سیستم هگل کمک می‌کند. طبیعت بی‌نهایت پیچیده است، چنانکه بازتاب طبیعت بیرونی در فرایندهای زندگی انسان پیچیده است. طبیعت و وجود انسان خود را در کثرتی از سطوح همبود بیان می‌کند که موضوعات علوم گوناگون طبیعی و انسانی را تشکیل می‌دهند. هر علم خاص قوانین خود را آشکار می‌سازد که ممکن است به کمک روش دیالکتیکی که کارهای ویگوتسکی نمونه‌ای از آن است روشن شوند. روابط بین هر علم، پایه مطالعه‌ای منحصر به فرد را تشکیل می‌دهد.

نظرات ویگوتسکی درباره تحول روانشناسی عموماً کاربردی هستند:

با این حال کار پیازه با تمام عظمتش از دوگانگی رایجی رنج می‌برد که تمام کارهای معاصر الگویابی در روانشناسی دچار آن‌اند. این شکاف ملازم بحرانی است که روانشناسی برای تحول یافتن به علمی با معنای دقیق کلمه در معرض آن است. این بحران از ضدیت شدید بین ماده حقیقی علم و فرض‌های نظری و روش‌شناختی آن ریشه می‌گیرد که برای مدتی طولانی موضوع مشاجره بین فهم‌های جهان ماتریالیستی و ایده‌آلیستی بوده است. [اندیشه و زبان، فصل ۲].

اما علم از سال ۱۹۳۴ مسیر طولانی‌ای طی کرده است، هم در تکریم ماده حقیقی و هم روش‌اش، و دامنه کاربرد آگاهانه روش دیالکتیکی برای همه علوم همچنان کاملاً باز است.